

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.
ماه خرداد مشتمل بر وقایع بسیار مهمی است. هم شروع تقریباً انقلاب و آن حماسه‌ی سال ۴۲ که ما آن وقت ده سال مان بود و شاهد این بودیم که مردم بعد از دستگیری حضرت امام قدس سره چگون زن و مرد از پایین شهر قم همین جور به راه افتادند و یا مرگ یا خمینی سر می دادند. و جریاناتی که بود در آن زمان که خودش فصل مفصلی است.

بعد مسئله‌ی ۱۵ خرداد، ۱۴ خرداد و مسائل دیگری که در خرداد انجام شده. همه‌ی این‌ها اقتضا می‌کند که ما اظهار ادب و ارادت نسبت به بعضی از آن‌ها و تأسف و اظهار تألم و ناراحتی نسبت به از دست دادن حضرت امام رضوان الله علیه داشته باشیم که این‌ها را حالا ان شاء الله می‌گذاریم صحبت راجع به آن‌ها را برای ان شاء الله بعد از ... روز ۱۶ خرداد که می‌آییم برای بحث ان شاء الله یک اشاراتی به آن داشته باشیم.

و اما تتمه‌ی بحث راجع به این قسم سوم که بایع لنفسه می‌فروشد. یا مشتری لنفسه می‌خرد و بعد مالک اصیل اجازه می‌کند. آیا صحیح است یا صحیح نیست؟ یک قول این بود که این صحیح نیست و یک قول این بود که صحیح است. قول دیگر تفصیل بین غاصب و کسی که نه معتقد بوده است غصب نکرده است و هم چنین بعضی تفصیلات دیگر، خود مفصلین تفصیلی را دارند.

الی هنا روشن شد که ادله‌ی کسانی که می‌گویند باطل است پاسخ دارد و صحت قابل تصویر است. بنابراین حالا که صحت قابل تصویر شد ما به ادله می‌توانیم تمسک کنیم. این چیزی بود که تا حالا گفتیم.

در مقام استدلال شده به روایت محمد بن قیس که اگر کأنّ ما از کلّ ما مضی صرف نظر کنیم بگوئیم اطلاقات و عمومات نمی‌گیرد. اما روایت محمد بن قیس که صحیح هم بود و قبلاً هم در بحث قسم اول به آن استناد شد و خواندیم به آن تمسک می‌کنیم. چون صحیح‌ی محمد بن قیس این بود «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ص فِي وَلِيدَةٍ بَاعَهَا ابْنُ سَيِّدِهَا وَ أَبُوهَا غَائِبٌ فَاسْتَوْلَدَهَا الَّذِي اشْتَرَاهَا» شخصی ولیده‌ای داشت یعنی یک کنیزی داشت سید ابن کنیز که مسافرت رفته بود ابن سید این را فروخت، «بَاعَهَا ابْنُ سَيِّدِهَا وَ أَبُوهَا غَائِبٌ فَاسْتَوْلَدَهَا الَّذِي اشْتَرَاهَا» آن هم که مشتری بود و آمده بود از ابن سید این ولیده را خریده بود خب امه‌ای بود که او را خریده بود و قهراً آمیزش داشت با او و از او فرزندی برای او متولد شد.

«فَوَلَدَتْ مِنْهُ غُلَامًا ثُمَّ جَاءَ سَيِّدُهَا الْأَوَّلُ فَخَاصَمَ سَيِّدَهَا الْآخَرَ» آن سید اول آمد و با این سید اخیر مخاصمه کرد «فَقَالَ وَلِيدَتِي بَاعَهَا ابْنِي بِغَيْرِ إِذْنِي» آمد خدمت امیرالمؤمنین و عرض کرد که آقا این پسر ناخلف ما، ما نبودیم غائب بودیم رفته این ولیده‌ی ما را فروخته، و زمان هم معلوم می‌شود که طول کشیده تا این برگشته. این هم بچه‌دار شده «فَقَالَ الْحُكْمُ أَنْ يَأْخُذَ وَلِيدَتَهُ وَابْنَهَا» دستور شرع این است که شما ولیده و بچه‌ی آن ولیده را از آن سید دوم بگیری. خب این هم آمد این کار را کرد ولیده را و بچه‌ی آن ولیده را گرفت. آن مشتری که بابای این بچه هست آن آمد گفت این بچه‌ی من هست حضرت یک راهکاری به او نشان دادند. خب او هم حاضر نبود دست از این ولیده بردارد دست از این بچه بردارد. حضرت فرمودند که تو هم برو بچه‌ی او را که همان بایع باشد آن را بگیر و حبسش کن تا او مجبور بشود بیاید این بیع را اجازه کند.

س: این مشروع است؟

ج: بله این جا مشروع است علت آن این است که حکم در این موارد این هست که ... در این مواردی که چنین ازدواجی رخ می‌دهد بدون اذن مالک آن امه، این جا این بچه‌ای که پیدا می‌شود کأنّ ثمره‌ی همین است. مثل این که آدم درختی دارد که میوه می‌دهد. این برمی‌گردد منتها بابای می‌تواند بیاید پولش را بدهد بچه‌اش را بردارد و ببرد. این مقدار حق دارد آن سید اول که این بچه را ابتداءً می‌تواند آن را در اختیار خودش قرار بگیرد بعد پدر این ولیده، این بچه می‌تواند قیمت آن را بپردازد و بچه را بگیرد و بر این لازم است که این را قبول کند. نمی‌تواند بگوید قبول نمی‌کنم نمی‌خواهم. تا مادامی که آن پول را نیاورد این می‌تواند این را گرو بگیرد و او را نگه دارد. حضرت می‌فرمایند این کار را بکن.

خب بعد راه‌حلی هم که حضرت نشان دادند گفتند که خب او کأنّ زیر بار این جهت نمی‌رفت که آن پول را بیاورد بدهد و بچه را آزاد بکند حضرت فرمود راه آن این است که تو هم بچه‌ی او را بگیری، او دیگر وقتی می‌بیند که بچه‌ی خودش گرفتار شده می‌آید آن بیع را اجازه می‌کند آن بیع درست می‌شود. خب حالا بحث‌های فراوانی داشت این روایت. از جهات مختلف.

س: حاج آقا قانون و قدرتی که بخواهد این کار را انجام بدهد این کار سختی هست خب بخواهد بچه‌ی آن را؟؟؟

ج: بله آن زمان‌ها مثل این زمان‌ها نبوده می‌شده که این کارها را بکنند.

س: یعنی رایج بوده؟

ج: بله رایج بوده اِماء و عبید و این‌ها زیاد بوده آن موقع. و فرهنگ این جوری توی جامعه بوده که یک تسلطی داشته.

س: با فرض این که آن بچه‌ی اصلی آن شخص بوده.

ج: بله

س: ???

ج: درست است ولی مادرش که امه بوده که آمده بوده فروخته بوده. خب او هم می‌توانسته او را بگیرد ببرد زندان، یعنی حبسش کند حالا توی خانه یا یک جایی، و بگوید تا بچه‌ام را نیاوری من هم این را آزاد نمی‌کنم که بیاید. آن زمان‌ها خیلی مشکل نبوده الان است که حالا می‌رود شکایت می‌کند و دادگاه می‌آید ... آن موقع این جوری نبوده این قدرها سخت نبوده.

خب خود این روایت خیلی بحث داشت، بحث‌های آن گذشت. مضمی. حالا این روایت را که ما آن‌جا به آن استدلال کردیم مناقشات و اشکالات آن هم جواب داده شد در آن‌جا. دلالت می‌کند بر چی؟ دلالت می‌کند بر این‌که اگر کسی برود معامله‌ای را برای خودش انجام بدهد بعد مالک اصیل بیاید اجازه کند صحیح است. چون در این‌جا ظاهر این است که آن پسر ناخلف برای خودش رفته بوده فروخته.

س: حاج آقا این‌که آن شخص آمد بیرون ??? بعد آن شخصی که گرو داده ??? بیاید بگوید آقا من پولش را می‌دهم خود شخص را نمی‌دهم عبد و امه را نمی‌دهم این طرف می‌تواند این را اجرا کند؟ قبول کند؟

ج: نه اگر آمد پولش را داد واجب است که فرزند را بدهد. فقط به این اندازه می‌تواند آن را تحفظ کند تا این‌که او پول را بیاورد و بدهد. وقتی پول را آورد داد، هم واجب است پول را، یعنی واجب است به این معنا که دیگر فرزند را آزاد کند و پول را بگیرد. حالا اگر هم دلش خواست که پول را نگیرد و مجاناً آزاد کند لا بأس به. ولی دیگر حق ندارد بعد از این‌که او پول را آورد این دیگر باید بچه را تحویل بابای خودش بدهد. حالا یا پول را هم بگیرد یا اگر هم دلش خواست که تبرعاً بگوید دیگر حالا بردار برو.

حالا این‌جا این روایت پس در موردی وارد شده که شخصی که آن پسر باشد مال پدر را بدون اجازه‌ی پدر رفته فروخته برای خودش و پول آن را هم خرج کرده برای خودش، چون از روایت هم... یکی از توجیهات هم همین بود که پول آن را هم رفته خرج کرده. حالا این پدر آمده هم می‌بیند که امه از دستش رفته، هم آن پول را گرفته و خرج هم کرده. حضرت این‌جا چی فرمودند؟ فرمودند این کار را بکن تا بیاید اجازه بدهد و این معامله را تصحیح کند انفاذ کند.

بنابراین این روایت وارد شده در خود مسئله‌ی ما. ما به این روایت استدلال می‌کنیم برای صحت. و با الغاء این خصوصیت که دیگر فرقی بین این مورد که حالا مبیع إماء بوده امه بوده و موارد دیگر نیست. در این جایی که امه بوده با این درست می‌شود خب جاهای دیگر هم بحسب فهم عرف خصوصیتی ندارد که حالا این متاع حکمش این جور باشد متاع‌های دیگر حکمش این جوری نباشد. این استدلالی است به این روایت شریف.

حالا یک سؤال مهم در این جا این است که اگر ما نتوانستیم مشکلات این جا را حل کنیم تصویر بیع نتوانستیم بکنیم تصویر این که اجازه این جا بتواند کارساز باشد نتوانستیم بکنیم چون دو تا اشکال مهم بود دیگر، یک اشکال از این بود که اصلاً تصویر بیع چه جور می شود این جا؟ چه جور تمشی قصد عقد می شود از ناحیه ی بایع فضولی؟ یک اشکال این بود. یک اشکال این بود که حالا از این صرف نظر بکنیم این آقای مجیز آخر چه چیزی را می خواهد اجازه کند؟ این که برای خودش فروخته، یا برای خودش خریده. این هم یک مشکله بود. اگر این ها را حل نکردیم، حل نکردیم به دو راه، یا پذیرفتیم این ها را، گفتیم این اشکال قابل حل نیست. و یا این که گفتیم نمی دانیم قابل حل هست یا نه؟ عقل ما به جایی نمی رسد. آیا می توانیم به این روایت استدلال کنیم یا نه؟ از کلام امام قدس سره استفاده می شود که اگر ما نتوانیم طبق قواعد حل کنیم به این روایت هم نمی توانیم عمل کنیم. اگر مشکله را نتوانستیم که حل کنیم به این روایت نمی توانیم عمل کنیم. این روایت را باید تأویل کنیم یا یردّ علمه علی اهله. فلذا ایشان در صفحه ی ۱۹۳ از جلد دوم بیع فرموده «و بالجمله إنّ ماهیة البیع تنافی بیع الغاصب لنفسه» اصلاً ماهیت آن با این تنافی دارد. برای همان توضیحاتی که داده شد «فلا مجال للتمسک بالادلة و العمومات بل لابدّ من تأویل ما لو فرض دلالة علی صحّة» اگر یک روایتی را می بینیم که دلالت بر صحت می کند این را باید تأویل کنیم. مثلاً در مانحن فیه در این روایت چه جور تأویل می کنیم؟ می گوئیم درست است که ظاهر اولی آن این است که برای خودش فروخته، ولی نه صریح که در این نیست. این شاید برای بابای خودش فروخته. البته برای بابای خودش فروخته، حالا پول ها را هم خورده. حالا مال بابای مان هست دیگر.

س: حاج آقا ظاهرش هم از کجا؟؟؟

ج: ظاهر اولش برای خودش فروخته.

س: چه بسا این واجب التفقهی پدرش بوده از طرف پدرش فروخته؟؟؟

ج: چون پدر هم وقتی که می خواهد اشکال کند می گوید باعه. رفته این را فروخته، نگفته و باعه لی.

س: بدون اجازه ی او فروخته.

ج: بله بدون اجازه فروخته. ظاهر این است که ممکن است ... برای پدر فروخته. آخر بدون اجازه می رود برای

او می فروشد؟ حالا اگر شما اصلاً می گوئید ظاهرش هم آن هست که هیچ، دیگر استدلال خراب می شود.

حالا این یک. این یک حرف از امام. که می گوید اگر آن را حل نکردی خب نمی شود به آن اخذ کنیم.

فرمایش دوم از سیدنا الاستاد آقای آسید کاظم حائری دام ظلّه در فقه العقود است. که ایشان فرمودند «و

الموقف تجاه هذين الاشکالين» که دو اشکال بود یکی گفتیم از ناحیه ی بایع هست و مشتری که می خواهد انشاء

کند و یکی از ناحیه ی مجیز است. ایشان فرموده «و الموقف تجاه هذين الاشکالين يُمكن أن يكون بأحد

الوجهين الاول أن لا نهتمّ بحلّهما بمقتضى القواعد» اهتمامی نورزیم به این که این دو مشکله را بحسب قواعد حل

کنیم. «إذ يكفينا التعبد بصحیحة محمد بن قیس فإن الفضولی فی تلك الصحیحة قد باع الولیة لنفسه» خلافاً لـ
آن آقا باع لنفسه. «فأعقبته الاجازة» بعد هم اجازہی بابا در اثر آن راهکاری حضرت یاد دادند «أعقبته الاجازة
من قبل المالك و صحّ البيع فحتى لو لم يتم ذلك بمقتضى القواعد نقول بصحته بالنصّ الخاص و يتمّ التعدی الى
فرض ما إذا تملكه الفضولی بالشراء مثلاً» خب حالا یک اشکال این جا این است که حالا فرض کنیم که این
روایت هم باشد این روایت مال چی هست؟ بایع فضولی هست. یک اشکال هم آخر از طرف شراء بود که کسی
با پول دیگری می رود فضولۀ یک چیزی می خرد. حالا ما اگر بخواهیم تعبد هم بکنیم. این تعبد همه ی مسئلہ ی
ما را که حل نمی کند. آن جایی حل می کند که کسی بایع باشد و فضولی باشد برود مال یک کسی، فرش یک
کسی را، ماشین یک کسی را بدون اجازہ ی او برود بفروشد. که این آقا این کار را کرده دیگر. این پسر این مولا
و سید آمده رفته ولیدہ ی او را فروخته. اما از آن طرف حالا اگر کسی نرفت مال کسی را بفروشد اما رفت با
مال کسی یک چیزی را خرید. آن که دیگر توی این روایت نیست. این قیاس نمی شود ما بگوییم این جای آن را
حضرت درست فرموده آن جا هم درست است. ایشان می فرمایند که «و يتمّ التعدی الى فرض ما تملكه الفضولی
بالشراء مثلاً فأجاز البيع الاول بعدم احتمال الفرق مثلاً» احتمال فرق بین این دو تا نیست. اگر درست شدنی
هست هر دو درست است. اگر باطل است هر دو باطل است دیگر.

خب حالا ببینید از این حرف ها هم درمی آید که ممکن است که یک فقیہی چکار کند؟ تفصیل بدهد. بگوید ما
چه می دانیم؟ چرا تعدی بکنیم؟ چه الغاء خصوصیتی؟ از طرف بایع شاید درست کرد. چون همان طور که دیدید
شیخ هم فرق می گذاشت می گفت راه حل ممکن است کسی آن طرف را درست کند این طرف به هچل بیفتد.

خب با توجه به این ما چه جوری بیایم تعدی بکنیم؟

حالا این دو کلام است. امام می فرمایند که اگر حل نشد نمی توانیم به این روایت عمل کنیم.

س: چون قدر متیقن آن را نمی دانیم. خلاف قاعده قدر متیقن آن این است که تعبداً قبول می کنیم می گوییم توی
جاهای دیگر؟؟؟

ج: چیز نشدنی را قبول بکنیم؟

س: خلاف قاعده است. خلاف قاعده را تعبداً؟؟؟

ج: نه این قاعده که این جا می گوییم یعنی قواعد عقلیه. اصلاً نمی شود. این قواعد، قواعد عقلیه بود. معاوضه است
آقا معاوضه این جا اصلاً قابل تصور نیست. و این وقتی که قابل تصور نیست این چه جور انشاء البیع اصلاً؟
چه جور انقذ فی نفسه ایقاع البیع؟ اشکال این بود دیگر. ماهیت بیع یک جوری هست که این نمی شود. بعد
بیایم بگوییم که تعبداً قبول می کنیم؟ این چه جور می شود؟

س: با توجه به این که بیع امضایی هست و تأسیسی نیست عرف وقتی الغاء خصوصیت عرفیه دارد کفایت نمی کند؟

ج: نه صحبت حضرت عالی این است که بیع توی عرف هم یک چیزی هست که اصلاً نمی شود. باید این ها را حل کنید. اگر شما حل نکردید ...

س: ???

ج: بابا عرف می گوید بیع را من می گوید خود عرف می گوید بیع یعنی چی؟ یعنی معاوضه. می گویم آقا معاوضه یعنی چی؟ برای ما معنا کن، می گوید معاوضه یعنی این به جای آن، پس این کتاب برود توی ملک او، و آن ثمن از ملک او بیاید توی ملک مالک کتاب، این آن وقت می شود معاوضه. و الا این کتاب برود توی ملک زید، پول زید برود توی ملک عمرو. خب چه معاوضه ای شد بین این ها؟ در مقابل هم قرار نگرفت که.

س: حاج آقا خلاف اعتقاد عقلاء هست شرع تعبد می تواند بگوید آقا من این طوری قبول می کنم.

ج: خب بیع است.

س: ???

ج: نه آقای عزیز.

س: شرع می تواند بگوید من این را قبول می کنم.

ج: شرع می فرماید بیع هست یا نه؟

س: هر چه می خواهد بگوید. بگوید آقا من قبول می کنم این را.

ج: نه ببینید بیع هست یا بیع نیست که ما بخواهیم ...

بله شما یک وقت این جوری می گویند می گویند این جا بیعی نشده اصلاً بیعی وقوع پیدا نکرده فقط شارع این را موضوع قرار داده. فرموده که اگر یک کسی فضولی کرد آن اصیل هم آمد اجازه داد این جا بیعی محقق نشده. ولی من مولی الموالی هستم. در این صورت می گویم من اجازه می دهم تو در این مال تصرف کن، به آن هم اجازه می دهم که در آن مال تصرف کند. بیعی نشده ولی من می گویم ... الان مستقیماً شارع نمی تواند بیاید بگوید که ... حالا شاید زمان ظهور حضرت بقیه الله ارواحنا فداه ما باید خودمان را آماده کنیم چون در بعضی از نقل ها هم هست حضرت می فرماید از این خانه برو بیرون. این قصدش کذا بوده تو از این خانه باید بروی بیرون. چشم.

من چند روز پیش همین را به یک خانمی گفتم که خیلی اظهار می کرد به حضرت بقیه الله ارواحنا فداه، گفتم خب اگر حضرت الان تشریف بیاورند بگویند این سه تا پسری که هر سه باید بروند کشته بشوند بروند جبهه و قطعاً کشته خواهند شد حاضری یا نه؟ بدون دغدغه؟ یک آقایی بالای منبر خدا رحمت کند ایشان را، گفت که

ما در صحرای کربلا نبودیم اگر بودیم حتماً جزء اصحاب سید الشهداء علیه السلام بودیم. یک آقای گفت که ان شاء الله. آدم چه می‌داند؟ باید آن واقعه واقع بشود ببیند نفس چکار می‌کند؟ هواهای نفس چکار می‌کند؟ شیطان چکار می‌کند؟ هزار تا مسئله وجود دارد.

س: ببخشید یک پدری می‌رود از مغازه برای پسرش یک دوچرخه می‌خرد با پول خودش، این‌جا هم همین؟؟؟ پول خودش را می‌دهد ولی دوچرخه می‌رود توی ملک آن پسر. چه جوری هست این مسئله؟
ج: حالا می‌آید ان شاء الله بحث آن. بحث آن در مسأله آتی خواهد. حالا این‌جا این خیلی حرف مهمی است خود این مسئله.

س:؟؟؟

ج: بله شارع در چنین موضوعی می‌گوید بیع محقق نشده شدنی هم نیست.

س:؟؟؟

ج: بله این جوری باید بگوییم قهراً. اگر کسی بخواهد بگوید و الا چه معنا دارد؟ حرف امام می‌شود دیگر. توجه فرمودید؟ و امام هم ظاهراً منکر آن نیست. مرحوم امام که منکر آن مطلب نیست. که بله آن‌ها ولایت عامه‌ی کلیه دارند خدای متعال و ائمه علیهم السلام خب می‌توانند بیایند بگویند که بله همین. آن‌ها اولی بآنفسنا هستند دیگر، می‌آیند چکار می‌کنند؟ می‌گویند در این صورت من می‌گویم این مال این است آن هم مال تو هست. ولی آیا باز این‌جا خیاراتی مثلاً بیع است می‌شود ملتزم بشویم؟ چون نگفته که بیع است. آیا آن آثاری که برای بیع است می‌توانیم این‌جا بگوییم؟ خیار مجلس دارد، خیار نمی‌دانم چی دارد، کذا کذا همه‌ی احکام بیع را دارد؟ نه. گفته آن مال تو، آن هم مال او. یعنی تملیک کرده چون اولی بآنفسنا هست فرموده این کتاب ولو این‌که مال تو بوده اما من این را تملیک به این کردم می‌گویم مال این. آن پول هم و لو مال آن هست ولی می‌گویم مال تو هست. خیلی خب.

س: اسم آن چی می‌شود؟

ج: اسمش می‌شود تملیک المولا. اعمال ولایت. اسمش این می‌شود. چیز دیگری که نیست می‌گوید مال او هست. و این‌ها هم هست.

خدا رحمت کند مرحوم آقای شاهرودی را. توی شورای نگهبان ایشان می‌فرمود که این مالیات و این عوارض و این‌ها، این‌ها دین است. فلذاست که وقتی مرد از ترکه‌اش باید مثل بقیه‌ی دیونش، «مَنْ بَعْدَ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ» (نساء، ۱۲) حالا به عقل ماها بود می‌گفتیم آقا این‌ها تکلیف است ولی امر تکلیف کرده. برای اداره‌ی کشور، برای اداره‌ی مملکت برای چی تکلیف کرده که آقا باید مالیات بدهی، عوارض بدهی، چه بدهی، این‌ها. منتها شخصاً تکلیف نکرده، خب یک سامانی درست کردند یک روالی را درست کردند او تنفیذ کرده گفته آن‌ها

وقتی که گفتند کأنّ من گفتم. اما نه این که دیگر حالا دین هست. اما ایشان قائل بودند که این دین است. حالا دیگر آن جا ادله‌ی ایشان چی بود؟ چرا این طوری می‌فرمود؟ خب آدم عادی نبود ایشان که. آدم قوی و عمیقی بود مرحوم آقای شاهرودی رضوان الله علیه من خسارات و ثلمه‌هایی که بر حوزه وارد شد بر شورای نگهبان وارد شد بر نظام وارد شد رحلت آن بزرگوار بود آدم قوی‌ای بود در این ابواب. و هم چنین مرحوم آیت الله مؤمن رحمه الله علیهما.

خب این چرا؟ می‌گوید شارع ... حرف آن‌ها این است می‌گوید آقا خدای متعال به ولی امر چنین سلطنتی داده که می‌تواند ذمه‌ی کسی را مشغول به یک چیزی بکند که بشود دین. ذمه‌ی او را مشغول می‌کند به این. می‌گوید می‌شود. ادله‌ی ولایت عامه‌ی فقیه، ولایت فقیه می‌گوید بله می‌شود. مگر امام معصوم نمی‌تواند این کار را بکند؟ می‌گوید ذمه‌ی تو مشغول شد به این. تو مدیونی الان به این.

خب حالا اگر ادله‌ی مثلاً ولایت فقیه چنین اطلاقی، چنین چیزی از آن فهمیده بشود یا به هر جهتی، امکان دارد البته این‌ها فروعاً فقهی هستند دیگر، مسائل فقهی هست مثل بقیه‌ی مسائل. ضروریات دین که نیست. مسئله‌ی اجتهادی است لکلّ اجتهاده و حجت‌بینه و بین ربه. این چیز مهمی نیست که بگوییم آن‌که قائل می‌شود بگوییم کذا یا آن‌که قائل نمی‌شود بگوییم کذا نیست. این‌ها بحث‌هایی است که ...

س: حاج آقا ببخشید سیره‌ی عملی عقلاء را الان این جا احراز کردیم که اگر باع لنفسه بعد مولا اجازه داد سیره‌ی عملی عقلاء چی هست؟ فارغ از آن اشکالی که ما توی ارتکاز خودمان داریم.

ج: سیره‌ی عملی عقلاء را اگر قائل شدیم می‌گوییم که آن ... همان راه‌حل‌هایی که گذشت راه‌حل شیخ، راه‌حل آقای خوئی، راه‌حل امام قدس سرهم. راه‌حل آن‌ها، آن‌ها را همین جوری می‌گفتیم، می‌گفتیم که تلقی عرف این است. عرف این جوری می‌گوید اما اگر این‌ها را بستیم راه آن‌ها را، عرف چه جور می‌گوید؟ گتره و گراف که عرف نمی‌گوید که.

س: اگر بگوییم سیره‌ی عملی این است که این را اعتبار می‌کنند که صحیح است.

ج: چه جور؟ چرا؟

س: خب حالا راه‌حل آن را فرض کنید که نفهمیدیم. اما اگر سیره‌ی عملی بود فتوا به صحت می‌دادیم؟

ج: عقل داریم یا نداریم؟ اگر بگوییم نداریم خیلی خب، التماس دعا، دیگر اصلاً بحثی نداریم. اگر عقل داریم می‌گوییم خب این عرف به او می‌گوییم آقا این بیع را معنا کن، بیع به چی می‌گویی؟ می‌گوید من بیع را می‌گویم یعنی معاوضه. می‌گوییم معاوضه را معنا کن. خب می‌گوید معاوضه یعنی این که این عوض‌ها جایشان عوض بشود این برود سر جای آن، آن بیاید سر جای این. خب در جایی که این جور نمی‌شود پس نه معاوضه است، پس بیع نیست. پس چه جور می‌گویید درست است؟

س: پس یعنی سیره‌ی عملی را احراز نمی‌کنیم با این اشکال.

ج: نمی‌شود. بلکه وقتی که اشکال حتی عقلی عرفی دارد نه یک چیز دقیقی است که بلکه بگوییم عرف این‌جا نمی‌فهمد غفلت دارد از آن. نه یک چیز واضحی است. خب می‌گوید نمی‌شود. این نمی‌شود. فقط راه‌حل‌های آن همان‌ها هست.

بنابراین به ذهن می‌آید که در این باب، در این مسئله الحق مع امام قدس سره که ما اگر حل نکردیم نمی‌تواند یک فقیهی این‌جا خودش را راحت کند بگوید بابا این بحث‌ها اطالهی کلام هست تطویل است. بابا روایت محمد بن قیس را که داریم دیگر، طبق آن فتوا می‌دهیم. این بحث‌ها برای چی؟ این بحث‌ها برای همین است. امام می‌گوید و مقدمه‌ی کلام است می‌گوید اگر این را حل نکردیم نه به اطلاقات عمومات می‌توانیم تمسک کنیم نه اگر یک روایت خاصه‌ای در مقام باشد به آن می‌توانیم تمسک کنیم. باید تأویل کنیم. آن روایت خاصه را باید تأویل کنیم. مثل این‌که شما بخاطر ادله‌ی عقلیه، قرائن عقلیه دست از ظواهر برمی‌دارید مثلاً. إِنَّ اللَّهَ عَلَى الْعَرْشِ استوی، یعنی تکیه داده؟ «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (فتح، ۱۰) تکیه داده؟ إِنَّ اللَّهَ سَمْعٌ، یری، یسمع، این‌ها را چه جور معنا می‌کنیم؟ یعنی گوش دارد؟ یا باید آن‌جوری که علامه معنا کرده بگوییم اصلاً این‌ها یک معانی سمع و بصر و این‌ها اصلاً توی معنای آن‌ها این‌ها نیفتاده. ولی توی بشر آن معنا با این آلات تحقق پیدا می‌کند. اما آن یک معنایی است که بدون این‌ها هم می‌تواند تحقق پیدا کند. یا باید مجازاً معنا بکنیم.

س: شرع نمی‌تواند معنای بیع را توسعه بدهد؟ معنای عقلانی بیع را توسعه بدهد.

ج: بلکه می‌شود. بلکه شما بگویید بیع در شرع یک چیز دیگری هست اصلاً. «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره، ۲۷۵) این معنایی که در عرف و لغت هست معنای آن نیست. حقیقت شرعیه دارد. حقیقت شرعیه‌ی آن معاوضه نیست. یک چیزی دیگری هست. خب این‌ها که دیگر اصلاً این کارها را بخواهیم بکنیم این حرف‌ها را بزنیم که اصلاً چیز دیگری می‌شود. بیع حقیقت شرعیه دارد اصلاً معنای آن این نیست. اجازه حقیقت شرعیه دارد یک معنای دیگری دارد غیر از این معانی. این‌که نیست. پس بنابراین....

س: اگر راه‌حل دیگر بسته بود.

ج: اگر راه‌حل‌ها بسته بود.

اما اگر این‌جوری شد. این را دقت بفرمایید. یک وقت می‌گوییم ما جذب به عدم این‌که راه‌حل دارد پیدا نکردیم به عدم راه‌حل. فعلاً به ذهن ما نمی‌رسد. محتمل هست باشد. و لو این‌که ما قیل فی المقام را مناقشه کردیم. بگوییم این‌هایی که گفتند ما را قانع نمی‌کند. ولی این‌جور هم نیست که فهمیده باشیم اشکالی است که نمی‌شود حل بشود. اگر این‌جوری شد ما اخذ بلکه ظاهر می‌توانیم بکنیم. همین بحثی است که اول بحث ظن در اصول مطرح می‌کنند. امکان حجیت مظنه را برای همین درست کردند برای همین طرح کردند. چون اگر اشکالات این

قبه و امثال آنها درست باشد خب او همین را می خواهد بگوید دیگر. او می خواهد بگوید که آقا ممکن نیست. اصلاً جعل حجیت برای ظنون خبر واحد، ظواهر، و هر چه قطعی نیست ممکن نیست پس بنابراین چی؟؟؟ فلذا بزرگان علماء که متوجه این دقایق هستند آمدند گفتند اول این جاده را صاف کنید بیایید بگویید نه ممکن است. حالا یا اثبات امکان بکنیم یا احتمال امکان بدهیم. همان که شیخ اول آن جا هم فرموده که از ابن الرئیس نقل می کند. که کلّ ما قرأ سمعک و احتمال می دهی که چی باشد فذره فی بقعة الامکان. وقتی جزم به خلاف آن نداری، یقین به خلاف آن نداری. حالا این جا دیگر این وابسته به فقیه دون فقیه می شود. اگر این اشکالات در نزد فقیهی جوری باشد که می گوید بیع لیس معنا الا هذا، این هم که قابل حل نشد این هایی هم که آقایان گفتند ما را قانع نکرد این اشکال حل شدنی نیست این نمی تواند به این روایت تمسک کند. قهراً باید قول فساد را انتخاب بکند. اگر هم خیلی می ترسد ...

س: ؟؟؟

ج: باشد.

س: ؟؟ این را امضاء کرده ولی؟؟

ج: بله خلاف ظاهر معنا بکند. بگویید که بیع نیست آن وقت نمی تواند بگوید بیع است نمی تواند بگوید آن خیارات، چیزهایی که موضوع آن بیع است ... بله می تواند بگوید که حالا این را شارع گفته؟؟؟ اما دیگر نمی تواند بگوید که این بیع است. که یعنی آن چیزی که این آقایان می خواهند بگویند که بیع است. این را نمی تواند بگوید از آن طرف. کسی هم که باز می آید به روایت می خواهد تمسک بکند و درست نکرد. انصافش این است که تعدی هم نمی تواند بکند. این شبیه قیاس می ماند. ما الغاء خصوصیت نمی توانیم. بعد از این که یک تفارقی بین این دو تا وجود دارد. و شیخ دیدید که آن طرف را به راحتی حل کرد. یعنی طرف بایع را، ولی طرف مشتری فضول راحت نبود. خب ما چه جور وقتی شارع آن طرف را گفته بیاییم این طرف را که مشکل داشت بخواهیم بگوییم؟ این است که در این موارد یا فقیه باید احتیاط ... احتیاط این جاها هم مشکل هست. بگوید چی را احتیاط بکن. احتیاط آن هم مشکل است آخر مال او هست نیست؟ فلان، این ها. این مثل جناب میرزای قمی رضوان الله علیه یا چی، ارجاع به دیگری می دادیم در این مسئله از غیر تقلید کنید. و اظهار فتوا نمی فرمودند.

خب پس بنابراین این خودش یک مسئله ای بود که مهم بود که ... حالا اگر حل کردیم این مسئله را که بحمدالله آن بعضی از طرقی را که گفتند بخصوص طریق مرحوم شیخ اعظم قدس سره را قابل قبول می دانستیم فرمایش ایشان هم در ناحیهی بایع و هم در ناحیهی مشتری قابل قبول می دانستیم از این جهت ما علی الاقوی هم به

اطلاقات عمومات می‌توانیم تمسک کنیم هم به روایت قیس می‌توانیم تمسک کنیم برای طرف بایع آن البته. طرف مشتری هم به همان اطلاقات عمومات می‌توانیم مطلب را درست بکنیم.

س: تفصیل این دو حکم می‌شود بحث‌های علمی دیگر. این که ما احتمال بدهیم که یک طریقی وجود دارد و لو استحصال نکرده باشند؟؟؟

ج: بله اشکال ندارد. اگر کسی این جوری بگوید، بگوید که من حالا این راه‌حل‌ها هست ولی احتمال می‌دهم یک راه‌حل‌های دیگری باشد که الان به ذهن من نرسیده. پس بنابراین ضرب فی بقعة الامکان می‌شود. پس می‌تواند به این روایات اخذ بکند.

که ما قهراً در فقه و اخذ به روایات این را داریم دیگر. مثلاً فرض کنید اگر یک چیزی مفسده‌ی ملزومه‌ای داشته باشد شارع می‌تواند آن را حلال کند؟ شارع می‌تواند آن را واجب کند؟ شارع می‌تواند آن را مستحب کند؟ نه. اما یک چیزی را ما می‌بینیم که فرموده مستحب است بحسب ظاهر دلیل. ولی احتمال عقلی می‌دهیم که این یک مفسده‌ی ملزومه داشته باشد. ما این جا حق نداریم. خب احتمال هم دارد که نباشد. خب اخذ می‌کنیم به ظاهر این دلیل که می‌گوید مستحب است و عمل به آن می‌کنیم فتوا طبق آن می‌دهیم. شارع فرموده دیگر، و لو این نمی‌تواند برای ما ثابت بکند چون وقتی می‌تواند ثابت بکند که قطعی الصدور و قطعی الدلالة باشد اگر یک مطلبی قطعی الصدور من الشارع بود و قطعی الدلالة بود خب شارع که معصوم است خب خودش دلیل می‌شود برای این که این جوری هست. اما اگر این قطعی الدلالة نبود و لو قطعی السند باشد باز اثبات نمی‌شود. چون نتیجه تابع اخص مقدمات است. بالاخره یکی از این دو تا یا دلالة یا سند اگر قطعی نبود نمی‌تواند مطلب را اثبات بکند به این معنا که ما بفهمیم در واقع اشکال عقلی ندارد. و لکن این‌ها مانع از اخذ به دلیل نمی‌شود.

س: در جواب کسی که مثلاً در مورد ضروریات یا مثلاً در محرمات اشخاص بخواهند مرتکب بشوند این قائل به این بشود که آقا حلال حرام شده این چه جوابی می‌شود به او داد؟ مثلاً می‌گوید آقا توی باب ضرورت از گوشت یک حیوان حرام‌گوشتی استفاده شده این می‌گوید حرام حلال شده این چه جوابی می‌شود به آن داد؟

ج: جوابش این است که در حال ضرورت حرام نبوده شارع فرموده.

س: یعنی حلال شده؟

ج: یعنی حلال است حلال واقعی هست. اتفاقاً در موارد ضرورت حلال واقعی هست. بله دیگر خدای متعال فرموده دیگر، کلّ ما حرّمه الله این احلّه لمن اضطرّ الیه. خود خدا. لمن اضطرّ الیه حلال فرموده حرام نیست.

س: پس جمع آن چه جور می‌شود حرام محمد حرام الی یوم القیامه؟

ج: این منافاتی ندارد از روز اول پیامبر فرموده که این حرام است برای غیر مضطر، این هم تا روز قیامت همین جور هست.

س: ???

ج: آن قید از اول بوده دیگر. که این حرامّ الا للمضطر، الی یوم القیامه باقی هست. و آن جایی هم که فرموده حلالّ الا لفلان. آن هم الی یوم القیامه. بله هر چیزی را با قید و قیود و خصوصیاتش باید ملاحظه کرد. پس این بحث هم تمام شد این تتمه‌ی مسئله‌ی قبل بود وارد این مسئله می‌شویم که فقط اصل آن را عرض بکنم.

مرحوم شیخ اعظم از کاشف الغطاء رضوان الله علیه نقل فرموده این مسئله را که آیا ما می‌توانیم این جا بگوییم عقد فضولی این چنینی را که بایع برای خودش فروخته، یا مشتری فضول برای خودش رفته خریده، خب این جا اگر می‌خواستیم برای اصیل بگوییم درست است. با اجازه‌ی اصیل برای اصیل درست می‌شود آن مشکلات بود که این برای خودش فروخته، ما اُنشأ غیر از این است این که این اجازه می‌کند غیر از آن هست یک اشکالات این جوری بود ???

حالا سؤال این است اگر این اصیل بیاید بگوید حالا این آمده فرش ما را فروخته، باشد برای خودش. می‌شود این جا این بیع برای خودمان درست بشود؟ یا با پول ما رفته یک چیزی را خریده حالا ما مطلع شدیم می‌گوییم باشد این خریدش درست باشد برای خودش، نه برای من که آن اشکالات پیش بیاید. این می‌شود یا نمی‌شود؟ کاشف الغطاء رضوان الله علیه در شرح قواعد، ایشان که دو جلدش چاپ شده که من دارم الان جلد دوم آن را نمی‌دانم ... اگر شما ... چون آخر آن نوشته که یأتی جلد سوم آن. نمی‌دانم توی بازار آمده یا نه؟ اگر شم مطلع شدید این ... کاشف الغطاء خیلی مرد بزرگی هست. ایشان این مطلب را فرموده و شیخ می‌فرماید و عده‌ای از اجلاء تلامذه‌ی ایشان تبعیت از ایشان فرمودند و برای درستی کلام ایشان که ایشان فرموده بله می‌شود درست است دو تا دلیل اقامه کردند. من فقط عبارتش را می‌خواهم عرض کنم بقیه‌ی آن با شما که حالا بعداً حرف‌هایی داریم که آن حرف‌هایی که آن بعض اجلاء زدند با عبارت ایشان جور درمی‌آید یا جور در نمی‌آید؟

این عبارت را نگاه کنید «و لو أجازة مع القصد لنفسه» یعنی اگر آقای فضول قصد کرده است برای خودش، «و لو أجازة مع القصد لنفسه» یعنی مع قصد الفضول لنفسه، «علی نحو ما قصد» به همان نحوی که او قصد کرده. نگفت برای خودم، علی نحو ما قصد، «أُحتمل رجوعه الی هبة و بیع معاً» این جا ممکن است که بگوییم درست است این در حقیقت یک ترکیبی است از هبه و بیع. این توی ذهن شما باشد بعد می‌بینید آن دو وجهی که اجلاء تلامذه شیخ از آن‌ها نقل می‌کند اصلاً با عبارت ایشان جور درمی‌آید یا نمی‌آید؟ که ایشان می‌گوید أُحتمل رجوعه الی هبة و بیع معاً کقوله إشترا بمالی لنفسک کذا» می‌گوید با پول من برو یک ماشین برای خودت بخر.

س: ???

ج: نگفته وکیل.

حالا آن جا چه جوری می شود؟ گفته این جا بیع و هبه، اِشتر بمالی لنفسک کذا، یعنی این پول را من به تو هبه کردم شد مال تو. حالا با پول خودت که با هبه ملک تو شده برو ماشین بخر. این جا هم یک چنین چیزی بگوییم می شود.

س: یا بخر؟؟؟

ج: حالا جا به جا فرق می کند. تا از کدام طرف گفته بوده.

این یک. بعد فرموده «و أمّا مع قصد الغاصب تمليك نفسه ثمّ البيع» و اما مع قصد الغاصب تمليك نفسه، اول می آید این ماشین مردم را یا پول مردم را می گوید مال خودم هست. به خودش تمليك می کند ثمّ البيع، بعد از این که تمليك خودش کرد می رود می فروشد. یا می خرد. این جا «فلا بحث فی رجوعه الی ذلک» این جا دیگر اُحتمل نمی گوید بضرر قاطع می گوییم بیع و هبه. این مطلب جلد دوم صفحه ی ۸۵ بیان فرموده. حالا ببینیم اجلاء تلامذه ی ایشان می گویند دو وجه برایش گفتند. خب خودش وجه گفته این وجه خودش چی هست؟ آن حرف های اجلاء تلامذه اصلاً با این حرف یکی می شود دو تا می شود؟ ان شاء الله با مطالعه برای جلسه ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.